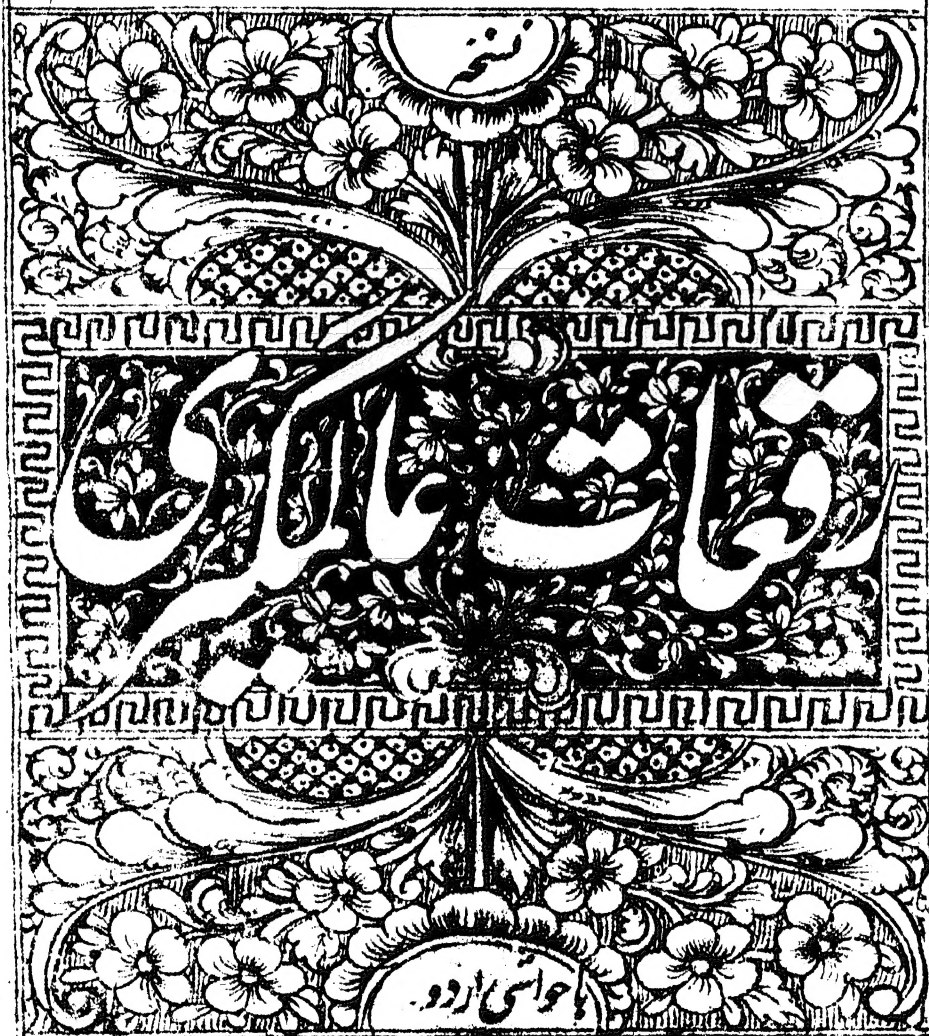


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228368

UNIVERSAL
LIBRARY

عوضاً بکمال کمال و فضل و جلالت و بزرگواری
بن بزرگوارین و بزرگوارین و بزرگوارین



در مطبع می‌نماید و کتب مطبوعه در مطبعه
مطبعه می‌نماید و کتب مطبوعه در مطبعه

مخطوط شده پوسه پریشانی خان سرور دادند و آخر در چند تهمان محمودی زر دوزی یک رنگ بنجان
نمک و حرمت فرمودند خواستم که تنها متبلذذ نباشم بآن فرزند و بلند هم نوشتم توفیق عمل بکنان رفیق باد
رقعه ۲ - فرزند سعادت توام محمد عظم حفظه الله تعالی و سلم طاهر البیضا طرد و بواجبه آن فرزند عالیجاه
در تقارن خانه قمار میبازد حیث صدق باوصف دعوی جهانانی این غفلت و سیانی هر کار را را چه
که خبر نمیرسانند یا فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند ^{رقعه ۳۸} - فرزند عالیجاه
طاهر ایشان یکماه طرف دریای تل صید کنند بسمه بزرگ اگر چه شکایت که هم تماشا و هم لذت
فدا میدهند اما بصورت فراغ از سر انجام متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت خوشنما خوشنما اند
است خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره
تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر یافته میشود و بر هیچ کار با مقدم باید نیست شمار از تشریفات موریک و
اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتبیین و تنظیم معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان شجاع خان و محمد
پیرانی پروازند شمار از ذوق صید فکری و مایه شوق قلاع شکنی و خرس بچکان اگر فتنی هیاهات معاش کجا
و محاکمیت هر یک صانع برای دیگران نامح خود یافتیم که در جهان عمریه بطالت میگذرد کاری از دست
می آید مرد خدا را چه جواب باید داد ^{رقعه ۳۹} - فرزند عالیجاه اگر چه نذرند چون
مشتاق پدر پیرستند اما پدر مشتاق پسر جوان است عیاد و دل کو به کام در ^{رقعه ۴۰} - فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر تصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد و این چنان می نماید که دزد و پاسبان کردن با کمال
فهم و دکا و طبع ساچنین تجویز نیا آیند و عمل نیاید ^{رقعه ۴۱} - فرزند عالیجاه تصدیه و اضافات صور
عجرات مولد این عاصی معاصیست رعایت سکینه آنجا و حبب اند و بر منحنی را که از مدت فوجدار آنجا است
مستال و جمال دارد و حرف مرصیان غرض که فی ظلم بهم مرض فرادهم الله و ضا در شان آنهاست
در حق او دشمنی و فر و عنایت بر ضعیفان گوشه پریشانی در دارد و بهر کو چاک خود لطف

لله قمار میبازد
یعنی قمار میبازد
مستال و جمال دارد
یعنی مستال و جمال دارد
عجرات مولد این
یعنی عجرات مولد این
مشتاق پدر پیرستند
یعنی مشتاق پدر پیرستند
محمد انور سوداگر
یعنی محمد انور سوداگر
تصدیت بنادر اصلا
یعنی تصدیت بنادر اصلا
مناسبت ندارد
یعنی مناسبت ندارد
چنان می نماید
یعنی چنان می نماید
که دزد و پاسبان
یعنی که دزد و پاسبان
کردن با کمال
یعنی کردن با کمال
فهم و دکا و طبع
یعنی فهم و دکا و طبع
ساچنین تجویز
یعنی ساچنین تجویز
نیا آیند
یعنی نیا آیند
و عمل نیاید
یعنی و عمل نیاید
رقعه ۳۸ - فرزند
یعنی راقعه ۳۸ - فرزند
عالیجاه اگر چه
یعنی عالیجاه اگر چه
نذرند چون
یعنی نذرند چون
مشتاق پدر پیرستند
یعنی مشتاق پدر پیرستند
اما پدر مشتاق
یعنی اما پدر مشتاق
پسر جوان است
یعنی پسر جوان است
عیاد و دل کو
یعنی عیاد و دل کو
به کام در
یعنی به کام در
رقعه ۳۹ - فرزند
یعنی راقعه ۳۹ - فرزند
عالیجاه اگر چه
یعنی عالیجاه اگر چه
نذرند چون
یعنی نذرند چون
مشتاق پدر پیرستند
یعنی مشتاق پدر پیرستند
اما پدر مشتاق
یعنی اما پدر مشتاق
پسر جوان است
یعنی پسر جوان است
عیاد و دل کو
یعنی عیاد و دل کو
به کام در
یعنی به کام در
رقعه ۴۰ - فرزند
یعنی راقعه ۴۰ - فرزند
عالیجاه اگر چه
یعنی عالیجاه اگر چه
نذرند چون
یعنی نذرند چون
مشتاق پدر پیرستند
یعنی مشتاق پدر پیرستند
اما پدر مشتاق
یعنی اما پدر مشتاق
پسر جوان است
یعنی پسر جوان است
عیاد و دل کو
یعنی عیاد و دل کو
به کام در
یعنی به کام در
رقعه ۴۱ - فرزند
یعنی راقعه ۴۱ - فرزند
عالیجاه تصدیه
یعنی عالیجاه تصدیه
و اضافات صور
یعنی و اضافات صور
عجرات مولد این
یعنی عجرات مولد این
عاصی معاصیست
یعنی عاصی معاصیست
رعایت سکینه
یعنی رعایت سکینه
آنجا و حبب
یعنی آنجا و حبب
اند و بر منحنی
یعنی اند و بر منحنی
را که از مدت
یعنی را که از مدت
فوجدار آنجا
یعنی فوجدار آنجا
است
یعنی است

نفاق بامردم کار ضائع کاریست رقعہ ۴۹ - فرزند عالیجاہ وزی علی حضرت شاکم بغسل خانہ
 تشرف آورند سعد اللہ خان علی مردان خان موجب لال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت
 فرمودند کہ چند کس از ناظران ملک مال طعمہ اجل شدہ اند و مردم دیگر یا فرو شکوہ بفعل نظر نمی آید کہ زود
 متحمل چنان امور خطیر تواند شد باندیشہ اینک مبادا انتظام ابر شود و خاطر متر دست قلعج خان عرض کرد
 کہ رونق معات خلافت از لیل بنیاد مختصر میمنت شخص قدسیست بفعل پنج کس از نوکران خانہ غلام
 چنان تربیت شدہ اند کہ منصب الای بادشاہی و خدمات صوبجات و رونق فتح معاملات
 سزاوار اند بحد استماع این جرت و مزاج اشرف فرحتی پذیر آمد و حکم شد کہ آخر روز بلا امرت بیار و
 تا سیرورت و سیرت آنها کردہ شود چہ خوش باشد اگر کارهای خاطر خواہ تمشی گردد و چنانچہ بر وقت بحضور
 بر تہر آید بعد تحصیل دست ملازمت قدس عرض جوہر انسانی و کار دانی دادہ ہر یک عنایات قدر دانی
 خدمتو آفاق منصب لائق اوقات و تائبیان غرض خاص فیتہ آنحضرت خان نہ کورانیہ شمول
 عوطف خاص فرمودہ یکہ زاری ذات و و صد سوار اضافہ دادہ فرمودند سماع ای وقت تو خوش
 کہ وقت ما خوش گردی خان موصوف و جنب شکرانہ پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند
 یک ہزار رقبہ بابل استحقاق بخش کرد رقعہ ۴۹ - فرزند عالیجاہ کامیابان بیخاکش تہاوشہ است
 بدیت ہر کہ تیغ تہ کشد بیرون فلکش ہم بدان بریز خون اگر چہ برای نسق آنچه کردید کردید امانا
 اگر استعجال مار و اجازت نمیداشتہ خوب بود و شہد اقصاں اگر چہ از آئین عدالت است لیکن
 دل آزاری موجب ناخوشنوی حضرت باری ست از اینجاست کہ گفتہ اند سماع و عرفونہ تست کہ
 در انتقام نیست رقعہ ۵۰ - فرزند عالیجاہ سعادت توام محمد عظم حفظہ اللہ و سلام شما حالت اسپان
 سوار می تادیدہ اید جہانگیر بادشاہ چنین آختہ بگی سیاست شدیدی نمودند خطاب مع شاکم خان
 باین بے جوہر خیلے بجا شریع بر عکس نہند نام رنگی کا فورہ نزل علی حضرت ست کہ اوم بی سون ضائع کا
 سہا ہر کہ سفید ہو

نفاق خاثرین بدی
 رکھا اور دل میں
 سکو در دل کے ہیں
 لاکم کے کسرو اور شہریت
 ہونے والا اور
 اور شہریت
 بنیاد انزل سے
 خدمت کی تہج ہو خدمت کے سنی کاری
 سزاوار مال و وقت ابغض خدا مال نبی
 خوش بنیاد اور با عیال و سکن
 اور دولت با و خدا اور
 تائبان جمع تائبان کی جو کابین کا
 جلدی و کار اور بدی چاہنا و زنا
 اور با و دین میں اسکی جگہ پر با تہنہ
 قصص قیل و قول سے کتب میں
 معنی کا کہ نہ کسی کا کہ نہ کسی کا
 ہر کہ سفید ہو

و آتشی مسکینا و خشرنی فی زمره المساکین آمین آمین رقعہ ۹۹ حسب التماس آن فی دی
 که عتیق اللہ خان بجال شده در و شروط بسیار است اول آنکه جمع برگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه
 احدی ظلم نزود و دهنی ویران نکرده سوم حد و فوج داری خود چنان از قطع این طریق خالی و از
 امن پر سازد که ساوین مترو دین تا جریو بیاری بلا و سواس آن بدویت کنند اگر این مراتب قبول
 کنند و اجل آوردنی باشد است بدو الا لطیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در خطا خود بر کرامتین
 میکردند و بعد از آن چند چیز از دیگر فتنه کی آنکه حاجت بر در نگاهدار و دام مردم بی تکلف احتیاج خود
 با او رفع نمایند و دوم آنکه اوقات خود صرف کار خدا و خلق خدا دارد و سوم آنکه مرکوب اختیار نکند
 چهارم چیزی بر خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید چنان
 اگر بنا بر کسب یا عارضه تواند پیشورست و ممان از یکدم تماسه درم بگیرد زیاده ازین خارج ندارد
 پنجم است صرفت بکار خود و در و فصل قضایا رعایت قبیلہ داری و آشنائی منظر نکند و دیگر هم
 شروط بسیار در کتب شیر و تواریخ مرقوم است ماکه میرایشانیم باید که بقدر طاقت خود بگوئیم اللهم ابدنا
 الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رقعہ ۹۹ آن فدوی نعم خان دکیل شاه عالم را که دیوانی
 سرکار ایشان نیز یافته امروز بزرگتر است بیا در دوازده صواب کبر ابر که با سید ابراهیم او ایرانی غول
 بیابانی در بهرات قریب قند به تقیم شده با اشاره والی اینجا بطرفی میرود و انتظا قضیه تا قضیه میکش
 فرموده آید قطعه زلفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه پر خطر + ندانم که سنگ است پر قضا
 ترا بشکند پیشتر یا مرا + تدبیرش خیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معزالدین
 را داشتند و سلطان بمان سرگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلح و
 تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته می شود که بسیار نامداران صاحب اعیه که با فوج خشن با قبال
 دولت را بحسرت گذشته و عمر تلخی بسر برده و جان به ندامت داده اند یکی از آنچله در ارشاد

معنی این است که اگر این مراتب قبول کنند و اجل آوردنی باشد است بدو الا لطیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در خطا خود بر کرامتین میکردند و بعد از آن چند چیز از دیگر فتنه کی آنکه حاجت بر در نگاهدار و دام مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع نمایند و دوم آنکه اوقات خود صرف کار خدا و خلق خدا دارد و سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی بر خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید چنان اگر بنا بر کسب یا عارضه تواند پیشورست و ممان از یکدم تماسه درم بگیرد زیاده ازین خارج ندارد پنجم است صرفت بکار خود و در و فصل قضایا رعایت قبیلہ داری و آشنائی منظر نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب شیر و تواریخ مرقوم است ماکه میرایشانیم باید که بقدر طاقت خود بگوئیم اللهم ابدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رقعہ ۹۹ آن فدوی نعم خان دکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز بزرگتر است بیا در دوازده صواب کبر ابر که با سید ابراهیم او ایرانی غول بیابانی در بهرات قریب قند به تقیم شده با اشاره والی اینجا بطرفی میرود و انتظا قضیه تا قضیه میکش فرموده آید قطعه زلفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه پر خطر + ندانم که سنگ است پر قضا ترا بشکند پیشتر یا مرا + تدبیرش خیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معزالدین را داشتند و سلطان بمان سرگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته می شود که بسیار نامداران صاحب اعیه که با فوج خشن با قبال دولت را بحسرت گذشته و عمر تلخی بسر برده و جان به ندامت داده اند یکی از آنچله در ارشاد

قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بر ویش بی پروای چه بطور حرام تو ان گفت چو شمس
 اگر معقول کند عرض نماید این خلوت نفس هم معقول خود کند و الا چو مبتدعان که از خود چیز ترشند
 و نسبت بشرع و مبتدع بنیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه شست نه بهان و مبتدعان را
 و مجلسی نه نماید بل در ولایت خود جانمید اودا دیگران آنها را بصورت فقیر دید و اگر نشوند ایشان
 نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم بدنا اصرار ایتیم و اسلام علی اهل الرضا و التسليم رقعہ ۱۰۰ خودی
 با خلاص کلمه فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت خلعت خان ناکو رسید ایتیم که صحبت این
 مضمون بادشاہ را در برابر نخواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور نامیگذا رعد و در اداس مطالبه بر ایتیم
 باری یا اصدی فی ات فتح الله خان صید سوار تا بنیان کم باید کرد و سیا بهی یا بر طرفی خطاب
 بهادری بدقت بخشی دوم داد و حسب الحکم تان باده گو نوشت که نمک حلای همین منی دارد که
 مشد زاده را از خود آزرده کند باقای شست خدمت فروشی که وضع غله رویان نه رسم مردان
 جان ناپس دهست همین بودی نعمت اسرگران نباید بیتی این و یا به بزرگ ضامی مبدست آوردی
 و با تاس ایشان اضافه گرفتی حال هم اگر تلافی مافات کند خوب است این ارشاد در حق او بدید
 و ببادشاہ را در عرض داشت گذارین قلعه هم انشا الله تعالی محتریب فتح میشود اما ذکر استگاش طان
 همتا ضرورتان فیروز جنگ بر آنری آن خرا و از سر خنک جا کید بنویسد که پیش از دست برد
 جاستش بند و مع مرد آخرین مبارک بنده است رقعہ ۱۰۹ از نعم خان این کا خوب است
 نیافت چنانچه باید از عهده آن بر نیاند ما کرده است و بهیوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه
 باید نمود اگر چه من خود تربیت طلبم ع پریم و گشته و گم کرده راه ابو نصر خان را با بگو گامه بر یا
 کرده است مردم آن شهر را جان آورده مگر عاقبت او بخار دیا ملک ای ملک بد که تر با بخشی نویسد
 بطلد آخر روز یا فردا بعض ساند تا کمی منصبش آن بهیوش افروخته آید فردا بیلد آفرین خزانچو است

یعنی خصلت کا کشادین تا که اینچ بوش بین جانان

عقل و اندیشه و اسلحه جنگی
 یعنی اندیشه و اسلحه جنگی
 راجع به سیدی و سلطان
 راضی بر خاسته و چون اگر درون
 چکانه و چون که از آن بجای
 نخواهد آمد از این صحبت بر آید
 کسی که ساخته وقت و جان
 همه افکار و در خط و خط
 یعنی با پیشانی را در خط و خط
 باصل فتنه که فقط کردیم و
 منت نمی اور احسان گوناگون
 انداز فتنه که یک کام کسی
 یا حضرت ای خودم بر جانا
 از دشمن یعنی خودم و جانا
 آید و یا
 یعنی جان بوفی آن که درین
 است فانی از کسی و درین
 بین اوده و یک ملکی و درین
 کسی که درین و درین
 در میان بگو که درین

بزرگوار و بل نقشه بفرستد که نصیب اینع انگوری و دیگر باغات پائین قلعه باغ محسن خان که
 تعویضین بسیار میکنند و نیز از تقعات سموع نموده غرضه داشتند که تا حقائق حسن و جو معلوم شود
 زرباد و صورت شکست ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابی نکرده ایم و بچو اطفال عمر لعب
 به ترمیم شعر صرفت العمر فی لعب فابا تم آبا غم آبا به باغی افسوس که عمر صرفت و بهوشا نیمیست +
 و در آنکه امید خوشی تن داری نیست بدگفتم که چو بیدار شوم و بود و بهیسات که روز نرت و بیداریست
 قید مدعی که خلاف شرع است آنها از دوستین یا بندرهای باید داد و تقاضای قضیه رجوع
 تا موقوف شرعیت غرافیهل و هر حیث و میل بر کسی نزد الحمد لله که قاضی مامورین است و صاحب
 و متقی چشم برین آن ندارد و انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و رضوا بحکم القاضی
 شجاعت خان ملطم صوبه احمد آباد باضافه هزاره و هزار سوار سرفراز شده باد و باید نوشت
 فردا اینقدر را که دیده جزویت بکار کلی هنوز در قدرت است اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت
 و جانفشانی است و در تنبیه نفسان استمالت نمیدارند همچنین سعی جانی انبیایات دیگر هم امتیاز
 خواهد یافت و بمرتبه بلندتر ازین مرتبه خواهد گشت فطم زردبان این جهان نیست و قیامت زین زبان
 افتاد است هر که بالا تزد و دایه است استخوانش خرد و تر خواهد شکست در قوه ۱۱ شجاعت خان
 در گذشت آنکه وانا الیه ارجون آدم کاروان بود و در گجرات محل در دست صوبه داری حبت آن
 ملک تجوین باید کرد و دو کسین بجای خود مجیده عرض نمود و ناچار هم غمخت و از نگر با دشمنان را دگی
 کارفرمایند و بهتر از دیگران سر انجام توانستند کرد و میتوان ادوات الله توفیق و الیه الرشا و درین مقدمه
 بهتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری و در یادگیری را
 نماینده و متیق الله خان هم بدست مقدمه بر بهیم خان کشمیر باین حفظ الله خان و بنفشه و مال اندیشی را
 و خل نداده و بیت حیث برین دانش آیین او و کوشند و دیده حق بین او و در باب دینداری

فرضه و صلوات بر شما که درین
 آئینه کی اسب و شجاعت خان
 او در جی و عدله و کار و انجام
 در سوره استمالت الفکر و
 خوش آئینه با توان کسی
 اینی طرف باطل کرینا و
 بنشیند بر اسلحه خدا که بین او
 بجهتین همگی طرف خود و
 بین او و الله بی شکی
 بی او و کسی طرف را به
 بنوا

بنا

ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده میفرستیم آنچه باید بخط
 خود بنویسد و بکیمی نویسم بیت با سید حاج حسین شاخ شاخ به یاریم چشم کشایش فراموش استغفر الله
 استغفر الله رقیه ۱۳ از افراد فرستاده سواج نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که تشکر از خان
 بام خود و یک نمودار شدن غنیمت بکسب مشغول ماند و خود سوازی مذکور کسان را بتنبیه آنها
 فرستاد و بجای نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
 با تماشای محترم و متعجب نگردد و درین ممنوع قصه هر چه دارد از اینجا که سواج نگاران بر آن غرضانی
 چیزهای بسیار برخاسته از آن تربیت کرده امی بنده باید که آن فدوی بدیوان بر نگار دگر
 همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور عرض دارد رقیه ۱۳ استغفر الله خان نویسد
 که حسن خدمت مفصل از عرض معلوم شده موجب مجرائی بکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را
 بنحرت فروشی مبدل نکند و باز دگر کردن سرگردان نماید رقیه ۱۳ استغفر الله خان
 فروید که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چپا و نی در آن بهر خود نوشته فرستاده بنظر آید التماس ما بشدن
 سحر بخان بگوشتالی آن گروه تفاوت نشان کرده است حسب حکم بخان فرزند جنگ باید گشت
 که چون غنیمت بیست خلعت الصدق خود را جمعیت نایسته آن طرف بفرستد رقیه ۱۳ سید سید الله
 مکر خطوط با فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سواج نگار بندر سورت را تغییر باید کرد و خلعت
 حکیم تر متوفی را خدمت و الشفا مقرر نموده با ضافه یومی قوت دل بخشید بسیار باید نوشت
 که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بقضای آیت کریمه لا تترکوا الی الذین ظلموا فمکرم التار الله
 و در حقیقت ظالم اند و خل نموده بنده بهر چند این طائفه غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است
 و هر ورق مستعی بودن خود به عای موت فی الله انموده اند و حق است فی هذا الموت حیات این بنیانگذار
 بی نیازیم پیشین آیه کریمه اللهم طهر السموات و الارض ان مثل فی الدنیا و الاخرة توقی سلما و تحفی بالصان

ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده میفرستیم آنچه باید بخط
 خود بنویسد و بکیمی نویسم بیت با سید حاج حسین شاخ شاخ به یاریم چشم کشایش فراموش استغفر الله
 استغفر الله رقیه ۱۳ از افراد فرستاده سواج نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که تشکر از خان
 بام خود و یک نمودار شدن غنیمت بکسب مشغول ماند و خود سوازی مذکور کسان را بتنبیه آنها
 فرستاد و بجای نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
 با تماشای محترم و متعجب نگردد و درین ممنوع قصه هر چه دارد از اینجا که سواج نگاران بر آن غرضانی
 چیزهای بسیار برخاسته از آن تربیت کرده امی بنده باید که آن فدوی بدیوان بر نگار دگر
 همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور عرض دارد رقیه ۱۳ استغفر الله خان نویسد
 که حسن خدمت مفصل از عرض معلوم شده موجب مجرائی بکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را
 بنحرت فروشی مبدل نکند و باز دگر کردن سرگردان نماید رقیه ۱۳ استغفر الله خان
 فروید که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چپا و نی در آن بهر خود نوشته فرستاده بنظر آید التماس ما بشدن
 سحر بخان بگوشتالی آن گروه تفاوت نشان کرده است حسب حکم بخان فرزند جنگ باید گشت
 که چون غنیمت بیست خلعت الصدق خود را جمعیت نایسته آن طرف بفرستد رقیه ۱۳ سید سید الله
 مکر خطوط با فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سواج نگار بندر سورت را تغییر باید کرد و خلعت
 حکیم تر متوفی را خدمت و الشفا مقرر نموده با ضافه یومی قوت دل بخشید بسیار باید نوشت
 که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بقضای آیت کریمه لا تترکوا الی الذین ظلموا فمکرم التار الله
 و در حقیقت ظالم اند و خل نموده بنده بهر چند این طائفه غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است
 و هر ورق مستعی بودن خود به عای موت فی الله انموده اند و حق است فی هذا الموت حیات این بنیانگذار
 بی نیازیم پیشین آیه کریمه اللهم طهر السموات و الارض ان مثل فی الدنیا و الاخرة توقی سلما و تحفی بالصان

برای این کار نیست متعین باید کرد و مرا تبار عرض سانسید که اضاف داده شود و کت هایت
 دیگر هم بخاطر هست نسبت با و عمل می آید ر قعه ۱۲- این کار بر یوسف خان مقرر شده و مجوز آن
 مخلص نجم بست اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بر آن فردی هر چه مشکلف باشد
 عرض نماید برای دیوانی بر همان پوششی دیانت در اطلوب است اللهم فاللهم ر قعه ۱۳- یکرم خان
 در چه کار است با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر از این چیست بیست
 حج رب البیت مردانه بود و حج زیارت کردن خانه بود و اللهم از رفتن خیر ر قعه ۱۴- فرستاده
 فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر کمال ایشان گفت که بدون عرض فرستاده باشند و سلام
 ر قعه ۱۵- امر شد علیخان ضابط است خالی از تدین نیست این کار اگر با و گفته شود شاید که بهتر
 از دیگران اسخام نماید از طرف خود سپرد مقدمه فضل علیخان گذشت آن قدیم خدمت شنیده شد
 فوجی بر آید قریب ایشان او باش تعین باید کرد و خان بهادر چه طور است این عاصمی میگوید که
 مرکب هیچ گناه و خصیصیتی خاصه ظلمی نشود اما از اینجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریت بی سیاست
 رست نمی آید بعضی جا با احکام اوقاف بوقت بخله نفس اختیار صادر میشود از علماء مسکله پرسد
 الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که گیر دانه اعمال بالنیات حدیث صحیح است و بهر حد تو اثر رسیده
 ر قعه ۱۶- خواجہ عبدالرحیم حلیت کرد و دینار اترقی بود از جگر داری بهر تمام شد از دی رضو لستاد بود
 خنجر و لاتی در کمر داشت خوشم آید گفته خیلی خوش طرح است ر جواب عرض کرد که نام من به طرح است
 پرسید چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سکر و الا هم همه پاریهین طرح و نام طیار سازند از
 کمر آورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سکر کارشرف باشد و رفته آداب
 بجای آورد احوال سپرن او و عرض کرد و یا بختی است اند خان گوید که او عرض نماید تا بعد هر یک هایت
 کرده در ر قعه ۱۷- خان جهان بهادر گذشت نامه و نامه ای چون سبحان الله آدمی چه قدر غفلت

نور دانی کشید و اندیشه
 ست بگویند و اندیشه
 مقبول یعنی بگویند که با و هم
 ۱۲- ر قعه ۱۲- این کار بر یوسف خان مقرر شده و مجوز آن
 مخلص نجم بست اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بر آن فردی هر چه مشکلف باشد
 عرض نماید برای دیوانی بر همان پوششی دیانت در اطلوب است اللهم فاللهم ر قعه ۱۳- یکرم خان
 در چه کار است با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر از این چیست بیست
 حج رب البیت مردانه بود و حج زیارت کردن خانه بود و اللهم از رفتن خیر ر قعه ۱۴- فرستاده
 فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر کمال ایشان گفت که بدون عرض فرستاده باشند و سلام
 ر قعه ۱۵- امر شد علیخان ضابط است خالی از تدین نیست این کار اگر با و گفته شود شاید که بهتر
 از دیگران اسخام نماید از طرف خود سپرد مقدمه فضل علیخان گذشت آن قدیم خدمت شنیده شد
 فوجی بر آید قریب ایشان او باش تعین باید کرد و خان بهادر چه طور است این عاصمی میگوید که
 مرکب هیچ گناه و خصیصیتی خاصه ظلمی نشود اما از اینجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریت بی سیاست
 رست نمی آید بعضی جا با احکام اوقاف بوقت بخله نفس اختیار صادر میشود از علماء مسکله پرسد
 الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که گیر دانه اعمال بالنیات حدیث صحیح است و بهر حد تو اثر رسیده
 ر قعه ۱۶- خواجہ عبدالرحیم حلیت کرد و دینار اترقی بود از جگر داری بهر تمام شد از دی رضو لستاد بود
 خنجر و لاتی در کمر داشت خوشم آید گفته خیلی خوش طرح است ر جواب عرض کرد که نام من به طرح است
 پرسید چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سکر و الا هم همه پاریهین طرح و نام طیار سازند از
 کمر آورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سکر کارشرف باشد و رفته آداب
 بجای آورد احوال سپرن او و عرض کرد و یا بختی است اند خان گوید که او عرض نماید تا بعد هر یک هایت
 کرده در ر قعه ۱۷- خان جهان بهادر گذشت نامه و نامه ای چون سبحان الله آدمی چه قدر غفلت

نیک

و سپید خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جوامع خان خبر بگیرد رقعہ ۱۳۹ سوختن کا
وزیر است خان در باب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا ندارد خود را در اصحابت بین میکند
از عنایت الله خان پرسد اصل خان صوبه داری کبریا خوب سرانجام شده است گویا پال سنگه را
هم باب عانتا و باید نوشت و بنجان مذکور تسلی ما قلمی خست ع چنانچه تا یکی عیب غلشی پوشد +
رقعہ ۱۳۹ نگار که بر تمام خان مسموم گشت اغفلت نهین دم است زو نباید داد دل پشت و
که آنرا با چوب بی تو جوی با نیک است بچو آدم متین خبر دار کجا بهم میرسد سپان را چنان فریب کرده
اصطبل انخوی رونق داده بود که بگفتن دست نمی آید اللهم غفره و از جمله انت خیر الراحمین عین خان
در باب تنبیه منسلان تباهید نویسد سادت هم حمت شده محل انتظار مانده والا هم فالاهم رقعہ ۱۴۰
همین بود خلافت برای اضافه سپهر چارمین نوشته اند طاهر اسواران ارفع القدر زیادہ اند بر بر بکیر
و افزونی ذات خرد و بزرگ صورت نمی بند و با خاس طر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان
رضوی خان و بندگان نیست بدان خصمان خصموانی بهیم آتیه تهدیدی بهند و باید نوشت
رقعہ ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها داد اگر داین سرف مالدار میخواند باین و شش زر جویانه
بهضم کند غلط است ز راز جاکه وقتی میگردد که منصب دارد و عضو استعداد ادای آن نباشد وکیل را
نشانده باین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و شرفیهای مار نصیب باین پای باقی بکنند اعلیٰ حضرت طایب ثوابه
برای زر جویانه تقید بسیار میکردند فوراً چیکما شریو شد یقین نموده زرها را بمرصع وصول در می آوردند
یاد داریم که روز از جعفر خان ایامیکه منصب بارت سرفرازی داشت و غلخانه نشانده اشرفیها
گرفته بودند خان مذکور را زوار و غلخانه که کتخیل زرها می بژنه هم باو تعلق داشت پشده در ایذا
واضرا را و کمر بست آنحضرت بر او زنا عمر بان فرمودند که بعد برخت دیوان باهم صفا بداد و غلخانه
خان مذکور و شالہ دیا ندر رقعہ ۱۴۲ پیشکار صد لصد و ستحقین اگر بجنوری آرد مگر عرضی

علاقمین یکا نوسا
و بچو آدم متین
بنجان مذکور تسلی
ما قلمی خست ع
چنانچه تا یکی
عیب غلشی پوشد
رقعہ ۱۳۹ نگار
که بر تمام خان
مسموم گشت
اغفلت نهین
دم است زو
ناباید داد
دل پشت و
که آنرا با
چوب بی تو
جوی با نیک
است بچو آدم
متین خبر دار
کجا بهم میرسد
سپان را چنان
فریب کرده
اصطبل انخوی
رونق داده
بود که بگفتن
دست نمی آید
اللهم غفره
و از جمله
انت خیر الراحمین
عین خان
در باب تنبیه
منسلان
تباهید نویسد
سادت هم حمت
شده محل
انتظار مانده
والا هم فالاهم
رقعہ ۱۴۰
همین بود
خلافت برای
اضافه سپهر
چارمین
نوشته اند
طاهر اسواران
ارفع القدر
زیادہ اند
بر بر بکیر
و افزونی
ذات خرد و
بزرگ صورت
نمی بند و
با خاس طر
ایشان بطور
دیگر رعایت
توان کرد
میان
رضوی خان
و بندگان
نیست بدان
خصمان
خصموانی
بهیم آتیه
تهدیدی
بهند و باید
نوشت
رقعہ ۱۴۱
روح الله خان
بآن وضع
زرها داد
اگر داین
سرف مالدار
میخواند
باین و شش
زر جویانه
بهضم کند
غلط است
ز راز جاکه
وقتی میگردد
که منصب
دارد و عضو
استعداد
ادای آن
نباشد وکیل
را
نشانده
باین وقت
مبلغ
بادشاهی
بگیرد و
شرفیهای
مار نصیب
باین پای
باقی بکنند
اعلیٰ حضرت
طایب ثوابه
برای زر
جویانه
تقید بسیار
میکردند
فوراً چیکما
شریو شد
یقین
نموده
زرها را
بمرصع
وصول
در می
آوردند
یاد داریم
که روز
از جعفر خان
ایامیکه
منصب
بارت
سرفرازی
داشت و
غلخانه
نشانده
اشرفیها
گرفته
بودند
خان
مذکور
را زوار
و غلخانه
که کتخیل
زرها
می بژنه
هم باو
تعلق
داشت
پشده
در ایذا
واضرا
را و کمر
بست
آنحضرت
بر او
زنا
عمر بان
فرمودند
که بعد
برخت
دیوان
باهم
صفا
بداد
و غلخانه
خان
مذکور
و شالہ
دیا ندر
رقعہ ۱۴۲
پیشکار
صد لصد
و ستحقین
اگر
بجنوری
آرد
مگر
عرضی

و همان

در میان وارد منع کند که دیگر چنین نگردد باشد رقعہ ۱۴۳ - امر وزیر بیت خان برای دوسه
ننگباشی که درین پیش تردد کرده بودند عرض نمود که دوسه پچ مرصع غنایت خود بخان نذکو
باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برد و در حصه تربیت یافته اینقدر بنیاد ندارد چنانچه درین
نیتند که چنین غنایت در باره ایشان بطور بدجیعه مرصع برای خاطر او و دلگیری کار با دشاهی محبت
خواهر خان خواهد رسانید نه آلام او و التائید اما آینه در حق ننگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از
کسی کار با دشاهی دست بسته بطور خواهد آمد و خدمت با دشاهی بقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و
صورت سقط شدن آپ بکار سرکار و الا ببطا اسپه فرزند و دلویش کرده خواهد شد رقعہ ۱۴۴
تربیت خان بنور محتاج تربیت است زیرا که برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسبع رسیده که اگر از
حساب یکسی نداده سوانج نگار زیانکار چه میکنند و را خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت
باغراض نفسانی کارهای عمره با دشاهی برهم میکنند و رکو خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجا بل بنمایند
قلعجهای حکم بستن فسادان بزرگ و نگار بدشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود
هرگز هرگز تا باینجا نرسد بعد غزل جاگیر این بزرگ و ده پیران الشخان که از بی جاگیری مالش دارد
باید داد ظاهر و لشکر است بخان نذکو حسب الحکم بنی تهدید باید نوشت که این صورت چرا باینجی بوقوع
آمد و بچه و مال کار در نظرند اشت طلب احشام که نخواهد رسید غلغله قلعجات خواهد بود و مردان بران
نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما گنجی خواهند بود تا بوجیان اگر طالب گرفته گریه کار مانند غنیمت است
و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای دلی نعمت که فی الحقیقت کار
خداست بریم نمودن و بزندگی و در روز حق مردم مجاهد پال کردن که در ضمن آن تقویت کفار
خسروان مال است آئین کدام مومن نکاح حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از تمام احشام گرفته
بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خانئان و معاذمان بی دینان بر خود لازم دانند که

[illegible]

ان الله لا يهدي الكفار الخائنين رقه ۱۴۵- امين دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از
 حضور مقرر شده رفته بود چه کرده عیسی پسر که در کان نمک فتنه کشیده قوت مقاومت هم نبود
 چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چه ابر خاسته نماید اگر نخواهد نماید آیدن خود میداد و ندیدم
 از طرف خود تا کیدی نویسد رقه ۱۴۶- مهابت خان حیدر آبادی ظاهر اورا لاهور در گذشت
 و غیر از بنبر که پدرش بحضور پدر حاکم کرده در شکر دیگر ندارد و بدیوان بیوتات آنجا بزرگوار که مولد
 بهوشیاری دیانت داری تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد دست خلیفه امین نوکران گماشته
 خلیفه اند جزو حقیقین و ضعیفان دیگران را در آن ضعیفه چه حساب رقه ۱۴۷- مرحمت خان امرو
 لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دهن جامه آنقدر دراز داشت که با بنظر نمی آید بحریم خان فرمودم
 که دو گردان از دهن آن کوته عقل در کنند آن فدوی باو بگوید که دهن بدستور بیاورد حضور مقرر است بهما قدر
 داشته باشد و الا قدم غسلی نه نگذار و در باید که لطف با لباس ساده پرکار داشته باشد بزرگوار
 خاصه نان شبیه همانهای زید و حرمهای دیگر مناسبت این مقام بطریق غفلت بکوش او باید
 رقه ۱۴۸- که باین منجورم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت آید از خانه هم بآب تابست شپاری
 و جزو رسمی اردو غما آنست که بهشت به حاکم از خانات عمده خود بزرگ آریته دارند تا وقت که حرمی
 آنها ظاهر شود و وفاست خراج و پاکیزگی طبع آنها برابریه اگر دو همه دم بینندگان شان دولت
 خدا داد ما معلوم کنند رونق شکوه او معاینه نموده تا توان بدینان پست گردند سیاهات بهیات دعوی
 فقر و این همه سیاهات حاکم حیات ناص و رسلار با عاقل خان جواب بآلحاکم که در باطن نمودن
 علویه از الخرافت مهابت خان صادر شده جو نوشته نوکران بجا بیدار شکر شد و البته رقه ۱۴۹- اسفندی
 درگاه وزارت خان عبدالرحمن گشت برای دیوانی مالو چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده
 باشند رگنهاتمه سعد الله خانی در حیاتیکه راتن مهات دیوانی بود میگفت که کارسکار والا

ان الله لا یهدی الکفار الخائنین
 قوت مقاومت هم نبود
 چه کند ناچار است
 اما اگر چنین بود
 چه ابر خاسته نماید
 اگر نخواهد نماید
 آیدن خود میداد
 و ندیدم
 از طرف خود تا کیدی
 نویسد رقه ۱۴۶
 مهابت خان حیدر
 آبادی ظاهر اورا
 لاهور در گذشت
 و غیر از بنبر که
 پدرش بحضور
 پدر حاکم کرده
 در شکر دیگر
 ندارد و بدیوان
 بیوتات آنجا
 بزرگوار که
 مولد بهوشیاری
 دیانت داری
 تمام ضبط
 نماید که بیت
 المال حق
 عباد دست
 خلیفه امین
 نوکران
 گماشته
 خلیفه اند
 جزو حقیقین
 و ضعیفان
 دیگران را
 در آن
 ضعیفه
 چه حساب
 رقه ۱۴۷
 مرحمت خان
 امرو
 لباس
 فاخره
 پوشیده
 بحضور
 آمده
 بود و
 دهن
 جامه
 آنقدر
 دراز
 داشت
 که
 با
 بنظر
 نمی
 آید
 بحریم
 خان
 فرمودم
 که
 دو
 گردان
 از
 دهن
 آن
 کوته
 عقل
 در
 کنند
 آن
 فدوی
 باو
 بگوید
 که
 دهن
 بدستور
 بیاورد
 حضور
 مقرر
 است
 بهما
 قدر
 داشته
 باشد
 و
 الا
 قدم
 غسلی
 نه
 نگذار
 و
 در
 باید
 که
 لطف
 با
 لباس
 ساده
 پرکار
 داشته
 باشد
 بزرگوار
 خاصه
 نان
 شبیه
 همانهای
 زید
 و
 حرمهای
 دیگر
 مناسبت
 این
 مقام
 بطریق
 غفلت
 بکوش
 او
 باید
 رقه ۱۴۸
 که
 باین
 منجورم
 این
 کارخانه
 هم
 رنگی
 دیگر
 گرفت
 آید
 از
 خانه
 هم
 بآب
 تابست
 شپاری
 و
 جزو
 رسمی
 اردو
 غما
 آنست
 که
 بهشت
 به
 حاکم
 از
 خانات
 عمده
 خود
 بزرگ
 آریته
 دارند
 تا
 وقت
 که
 حرمی
 آنها
 ظاهر
 شود
 و
 وفاست
 خراج
 و
 پاکیزگی
 طبع
 آنها
 برابریه
 اگر
 دو
 همه
 دم
 بینندگان
 شان
 دولت
 خدا
 داد
 ما
 معلوم
 کنند
 رونق
 شکوه
 او
 معاینه
 نموده
 تا
 توان
 بدینان
 پست
 گردند
 سیاهات
 بهیات
 دعوی
 فقر
 و
 این
 همه
 سیاهات
 حاکم
 حیات
 ناص
 و
 رسلار
 با
 عاقل
 خان
 جواب
 بآلحاکم
 که
 در
 باطن
 نمودن
 علویه
 از
 الخرافت
 مهابت
 خان
 صادر
 شده
 جو
 نوشته
 نوکران
 بجا
 بیدار
 شکر
 شد
 و
 البته
 رقه ۱۴۹
 اسفندی
 درگاه
 وزارت
 خان
 عبدالرحمن
 گشت
 برای
 دیوانی
 مالو
 چند
 اسم
 نوشته
 بفرستد
 که
 خدمت
 کرده
 باشند
 رگنهاتمه
 سعد
 الله
 خانی
 در
 حیاتیکه
 راتن
 مهات
 دیوانی
 بود
 میگفت
 که
 کارسکار
 والا

بی اندیشه فرد خوش است بهر حال از ارباب که رزوی لاقبهار را به حال هر اسان ترسان باید بود
 و بخط اخینطو الامان باید گفت رجات بنام سیراصد الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعہ ۱۶۵-
 نیز بخشی اخلاص کیش نجابی منصب مصدق بنجایی سرور از شده در دیوان تسلیمات بکنانه رقعہ ۱۶۶-
 نیز بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم منصب سترای و دو صد یا فصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطا
 و دهنر اردو به برض بگم سترایه عود و فتحی راند و ختمه حسب الحکم مشرین عطا ماما و نیکار و دهنر عفا
 و صلح فاجره علی الله رقعہ ۱۶۷- بنام عاقل خان قلندر از صوبه از انی لاقیت شایگان با و عرشد
 آن قدیم الخیرت از نظر گذشت از راده گوشه گزینی و استغفای منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر
 اقدس آنکه منظور نظر خاص پرورده اطفال است با و سپرده باشیم دیگر که ام گوشه بهتر ازین نخواهد
 در صورت مباحه البته منظور شده التماس آن قدیم الخیرت را درجه پذیرانی خواهد شد و بکنانه رقعہ
 در ماسه که در ازده هزار ساله می شود و تقدیر خواهد شد رقعہ ۱۶۸- بنام حمید الدین خان بهاد حمید
 براند این چرخه در دست که شاه عالمی اعراض نمودند کس دشمن جانی من از حمید الدین خان امیر خان
 و نعم خان گفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمن نیست خان حمید شاید نباشد و احوال
 منعم خان برین علوم و فنون جوانی خود فکر کردید از حال خود چه را غافل آید و مقدمه موت خود
 بمان که الموت قریب من شکر الله تعالی و اقرب من جبل اوریدی های ای افسوس افسوس بیت
 ای از دست و گاهی از دل و گاهی ز پایانم به عسرت میروی ای عمر قریبم که دامنم بگرنا سبب اند
 بجایا سپاریم و اگر که ورتی باشد صفا و سیم تا در امانت این فانی خیانت کنند بهر چه خاطر رسد
 بر نگار و یا عرض نماید رقعہ ۱۶۹- بنام نیکو خان بیروز ابو الوفا حاضر بود که دروشی ساد دل
 آمده خبری برای عیال خواست گفتیم فقیر را بعد عاچه کار فقیر دل ریزه و گریبان درید و بسیار مرد
 فقیر میگویند اند که فقر چیست چه معنی دارد فرد جهان آینه و هم است و این صورت پرتاش

لے اندیشہ
 فرد خوش است بهر حال
 از ارباب که رزوی لاقبهار
 را به حال هر اسان ترسان
 باید بود
 و بخط اخینطو الامان
 باید گفت رجات بنام
 سیراصد الدین محمد خان
 صفوی بخشی دوم رقعہ ۱۶۵-
 نیز بخشی اخلاص کیش
 نجابی منصب مصدق
 بنجایی سرور از شده
 در دیوان تسلیمات
 بکنانه رقعہ ۱۶۶-
 نیز بخشی محمد ابراهیم
 خجالت ندیم منصب
 سترای و دو صد یا
 فصد سوار و خطاب
 میرزا خانی و عطا
 و دهنر اردو به برض
 بگم سترایه عود و
 فتحی راند و ختمه
 حسب الحکم مشرین
 عطا ماما و نیکار و
 دهنر عفا
 و صلح فاجره علی
 الله رقعہ ۱۶۷-
 بنام عاقل خان
 قلندر از صوبه از
 انی لاقیت شایگان
 با و عرشد
 آن قدیم الخیرت
 از نظر گذشت
 از راده گوشه
 گزینی و استغفای
 منصب نوشته
 است هرگاه گوشه
 خاطر
 اقدس آنکه
 منظور نظر
 خاص پرورده
 اطفال است
 با و سپرده
 باشیم دیگر
 که ام گوشه
 بهتر ازین
 نخواهد
 در صورت
 مباحه البته
 منظور
 شده التماس
 آن قدیم
 الخیرت را
 درجه
 پذیرانی
 خواهد
 شد و بکنانه
 رقعہ
 در ماسه
 که در ازده
 هزار ساله
 می شود
 و تقدیر
 خواهد
 شد رقعہ
 ۱۶۸- بنام
 حمید الدین
 خان بهاد
 حمید
 براند این
 چرخه در
 دست که
 شاه عالمی
 اعراض
 نمودند
 کس
 دشمن
 جانی
 من از
 حمید
 الدین
 خان
 امیر
 خان
 و نعم
 خان
 گفتیم
 امیر
 خان
 نیک
 ذات
 است
 با
 کسی
 دشمن
 نیست
 خان
 حمید
 شاید
 نباشد
 و احوال
 منعم
 خان
 برین
 علوم
 و فنون
 جوانی
 خود
 فکر
 کردید
 از
 حال
 خود
 چه
 را
 غافل
 آید
 و مقدمه
 موت
 خود
 بمان
 که
 الموت
 قریب
 من
 شکر
 الله
 تعالی
 و اقرب
 من
 جبل
 اوریدی
 های
 ای
 افسوس
 افسوس
 بیت
 ای
 از
 دست
 و گاهی
 از
 دل
 و گاهی
 ز پایانم
 به عسرت
 میروی
 ای
 عمر
 قریبم
 که
 دامنم
 بگرنا
 سبب
 اند
 بجایا
 سپاریم
 و اگر
 که
 ورتی
 باشد
 صفا
 و سیم
 تا در
 امانت
 این
 فانی
 خیانت
 کنند
 بهر
 چه
 خاطر
 رسد
 بر
 نگار
 و یا
 عرض
 نماید
 رقعہ
 ۱۶۹-
 بنام
 نیکو
 خان
 بیروز
 ابو
 الوفا
 حاضر
 بود
 که
 دروشی
 ساد
 دل
 آمده
 خبری
 برای
 عیال
 خواست
 گفتیم
 فقیر
 را
 بعد
 عاچه
 کار
 فقیر
 دل
 ریزه
 و
 گریبان
 درید
 و بسیار
 مرد
 فقیر
 میگویند
 اند
 که
 فقر
 چیست
 چه
 معنی
 دارد
 فرد
 جهان
 آینه
 و هم
 است
 و این
 صورت
 پرتاش

در صوبه کشمیر جاگیر داد بنا بر تقصیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بخوابد در چکری دیوانی از
 مدتی رجوع داد بر عایت وطن داری حق آن منصب از ازان کشمیری بی پرسیدند درین صورت
 جملا اگر فخر جلالیت و حکمی کنند شاید که اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه غدرست مکرر با و از
 گفته ایم و با و میگویم که ما در تحقیق حق دفع تعدی متعدی از و ندیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست
 تا بگیری سپهر سر بیج مرصع بهر میر که محرمت شده غیر از نور مبارک کیشینه بند و بهمان گفتند
 و از خود بنا زد رقع ۶۱۱ بفرزند عزیز بهادر بنویسد که دنیا رفت آخرت آمدنی شد چیز کیهان گاه
 خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بخارگو خواهد شد همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است
 امر و فرمود را فرود ای متنگان باید دست عاقل آن است که وقت حال که بین الماضی و الاستقبال
 نیست اندواز از خیر و صلاح آنچه تواند فرمایند آرد و حال گرفته و آینده را در پندارد زیرا که
 حال را روی در فتن است و آینده را در آملن فرد سعادتی همه فرزند مردم میگوید و خود نمیکند
 گوش + رقع ۶۱۲ فدوی با اخلاص که بدیده او فرستادیم جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او فرود
 ظاهر بخیرت و پندار او فرود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله لازم است که لوازم اعتذار و استغفار
 بر خود واجب شمرده بدیده نصرت جنگ بود و غدر با بخوابد و خود را از زمره پیشدستان
 پدرش انگارد و ذالقه کانه چو فراموش سازد نظم بیج دانی که شیر مردی است شیر مردانه
 دانی کیست آنکه با دشمنان تواند سخت و آنکه با دوستان تواند زیست رقع ۶۱۳
 بفرزند عالیجاه عرض شد که ایشان تشفع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که
 سید محمد الله در ویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام موصراع چه میگفته
 فرود ترس از آن مظلومان که هنگام عا کردن اجابت از حق بهتر است می آید بنام ابوالفتح
 که خطاب بلفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارد

له اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه غدرست مکرر با و از
 مدتی رجوع داد بر عایت وطن داری حق آن منصب از ازان کشمیری بی پرسیدند درین صورت
 جملا اگر فخر جلالیت و حکمی کنند شاید که اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه غدرست مکرر با و از
 گفته ایم و با و میگویم که ما در تحقیق حق دفع تعدی متعدی از و ندیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست
 تا بگیری سپهر سر بیج مرصع بهر میر که محرمت شده غیر از نور مبارک کیشینه بند و بهمان گفتند
 و از خود بنا زد رقع ۶۱۱ بفرزند عزیز بهادر بنویسد که دنیا رفت آخرت آمدنی شد چیز کیهان گاه
 خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بخارگو خواهد شد همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است
 امر و فرمود را فرود ای متنگان باید دست عاقل آن است که وقت حال که بین الماضی و الاستقبال
 نیست اندواز از خیر و صلاح آنچه تواند فرمایند آرد و حال گرفته و آینده را در پندارد زیرا که
 حال را روی در فتن است و آینده را در آملن فرد سعادتی همه فرزند مردم میگوید و خود نمیکند
 گوش + رقع ۶۱۲ فدوی با اخلاص که بدیده او فرستادیم جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او فرود
 ظاهر بخیرت و پندار او فرود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله لازم است که لوازم اعتذار و استغفار
 بر خود واجب شمرده بدیده نصرت جنگ بود و غدر با بخوابد و خود را از زمره پیشدستان
 پدرش انگارد و ذالقه کانه چو فراموش سازد نظم بیج دانی که شیر مردی است شیر مردانه
 دانی کیست آنکه با دشمنان تواند سخت و آنکه با دوستان تواند زیست رقع ۶۱۳
 بفرزند عالیجاه عرض شد که ایشان تشفع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که
 سید محمد الله در ویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام موصراع چه میگفته
 فرود ترس از آن مظلومان که هنگام عا کردن اجابت از حق بهتر است می آید بنام ابوالفتح
 که خطاب بلفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارد

باین درجه بگوش میخورد که اگر بجای یک و پیه لک و پیه یا رومند شود نیست تغییر بغیر در کارها
خوف کاهی و دایم باز پرس بادشاهی شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید
میر تقی و رونق باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر بر آطلار و چند و چار و غیره
نام در مقام کا ۱۲

خاتمه الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر و فرمودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
مغنی مبارک و دین هنگام مبینت انجام انشای و پذیر می و نشات بی نظیری و موم
بر رتحات عالمگیری بقب بکلمات طیبات که بحکم سلام الملک ملک الکلام
سر آمد کلام مخوران و دره التاج بلاغت و بیانست در مطبع صاحب مجد و چشم
مصدر فیض و انعام جناب منشی نول کشور لازال بالفسر ح و السور
در شهر کانپور بجاه گشت شده ۴ مطابق ماه ذی قعد و سکنه شهر نوبت به نغمه
روغن طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع از فکر ساری و رخ با کمال منشی بیکو نذیرال صاحب
المخلص بن عاقل احیث مطبع هذا

لا اقل آفرین تحسین است	ناشر بے عدیل عالمگیر
که نصیح و بلوغ و رنگین است	خوب امانمود این انشا
گو که انشای حجت آئین است	بهر تاریخ طبع او عاقل

پیش فزون کمان
مین این بیانی شش
۱۱ طبع دیوان الاله
یعنی دیوان کورنیک
فین دیوان کورنیک
اور دیوان کورنیک
پنجوی کورنیک
نقد کرده است
عالم احمد و انشا
که نویسنده
بنیاد و جینیات و
نویسنده عالم
مبع عالم

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر کہیں میں اعلیٰ مجلس رہتا ہے
 جامعہ کا مکتبہ
 ۲۔ اساتذہ جامعہ علمائے دیوبند
 اور کہیں دارالترجمہ دوسرا مکتبہ
 ۳۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۴۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۵۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۶۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۷۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۸۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۹۔ مکتبہ علمائے دیوبند
 ۱۰۔ مکتبہ علمائے دیوبند

